

وارونه نویسی

سال جامع علوم انسانی

انسانی که داعیه ایجاد تمدنی جدید را داشت، با ابزارهای تازه این تمدن نوظهور، در کتابت تاریخ خود، آنگونه که خواست دخل و تصرفهای گوناگون نمود. ایران و تمدن ایرانی هم از این آفت در امان نماند و تاریخ‌نگاری ایرانیان نیز با گذشت روزگار، فرارز و نشیبهای فراوانی را به خود دید. در نوشتار زیر که خود مقدمه‌ای بر این مبحث محسوب می‌شود، سعی شده با نگاهی کلی و طرح چند مثال جزئی، به تلاش قدرت‌های استعماری در تدوین و بازسازی و در واقع به جعل و وارونه‌نویسی تاریخ و فرهنگ ملل مستعمره و کشور عزیزمان، ایران، اشاره‌ای گذرا نماییم. امید است این مختصر فتح بابی برای بحثهای جدی و دقیق‌تر

موضوع تاریخ‌نگاری و ثبت وقایع همواره یکی از دغدغه‌های بشر از گذشته تا امروز بوده است. آدمی به آن جهت که گذشته را در حافظه خود حفظ می‌نماید و به راحتی قادر به فراموش کردن همه آنچه که برایش رخ داده نیست، ناچار به گذشته خویش وابسته است و با آن زندگی می‌کند و برای حفظش به طرق گوناگون متوسل می‌گردد. انسان اموری را که به آنها تعلق خاطر بیشتری داشت تا مدت‌ها به حافظه خویش سپرد و سینه به سینه به نسل‌های بعد از خود رسانید. با اختراع خط این توانایی حاصل گشت که حوادث گذشته به بند مکتوبات درآید، اما مشکل بزرگ جعل و تحریف و اعمال سلايق همچنان به قوت خود باقی ماند.



باشد.

تاریخ‌نگاری ایرانیان در دوره معاصر تحت تأثیر آراء و نظرات مورخین غربی، خصوصاً سرجان ملکم* وارد عرصه جدیدی می‌گردد، و این شیوه تاریخ‌نگاری، بعدها، خواسته یا ناخواسته به همین روش مورد تقلید و پیروی واقع شد.

سرجان ملکم تاریخ ایران را با سلسله هخامنشیان و سپس سلوکیان، اشکانیان و ساسانیان شروع می‌نماید و هیچ‌گونه یادی از سلسله‌های حکومتگر شرق ایران نظیر پیشدادیان و کیانیان (مگر بصورت تاریخ افسانه‌ای) نمی‌کند. در صورتیکه در اشعار فردوسی (مأخوذ از خدای نامک‌ها) و تاریخ طبری به پیشدادیان و کیانیان به مراتب بیشتر از هخامنشیان و اشکانیان توجه گردیده و حتی فردوسی درباره اشکانیان می‌گوید:

«از ایشان بجز نام نشنیده‌ام نه در نامه خسروان دیده‌ام»

علت مکتوم نگاه داشتن تاریخ شرقی ایران توسط انگلیسی‌ها چه بوده و چرا مورخین ما بدون نقادی شیوه تاریخ‌نگاری غربی‌ها و در رأس آنها سرجان ملکم را پذیرفتند؟ این سرجان ملکم که بود؟

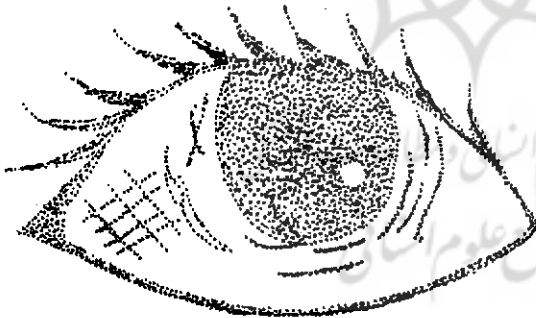
در تاریخ

روابط غرب با شرق و تفکر مستعمره کردن ملل شرقی توسط غربی‌ها، اجتناب ناپذیر بود، زیرا در قرون هفدهم و هجدهم، اروپا شاهد رشد تفکر و جدا شدن تفکر فلسفی از تفکر علمی بود؛ یعنی، تفکر علمی از دل تفکر فلسفی بیرون می‌آمد. این دو قرن را قرن ادبا و علما گویند. و از همین زمان موردی عینی‌تر و واقعی‌تر از مسائل فلسفی کم‌کم تحول خود را در اروپا آغاز می‌نمود، و به صورت علوم خودنمایی می‌کند. رشد علم، صنعتی شدن اروپا را هم همراه داشت و یکی از عواقب این تغییر و تحول، راهیابی اروپائیان به سرزمین‌های وسیع، آباد و ناشناخته بود. در قرن هجدهم، همه خواب و

خوراک اروپائی‌ها و رویایی که در سر می‌پروراندند، دستیابی به هندوستان، این سرزمین پرنعمت و برکت، بود. پس، اروپا ضرورتاً بعد از رنسانس باید در کشورهای دیگر نفوذ یابد و این اندیشه استعماری خود را وقتی می‌تواند عملی سازد که فرهنگ استعماری شکل گیرد. حضور اروپا در آسیا و آفریقا یک حضور ضروری به خاطر رشد سرمایه و بافت داخلی کشورهای آن، جهت برآوردن مطامع سیاسی و اقتصادی و پیروزی بر سایر قدرت‌های رقیب می‌بود.

در قرن هفدهم، پس از تسلط صد ساله پرتغالی‌ها بر خلیج فارس و قسمتهایی از آسیا، کمپانی هند شرقی هلند، بزرگترین امپراتوری مستعمراتی جهان را اداره می‌کرد. بخش مهمی از این امپراتوری مستعمراتی، سرزمین‌های اسلامی، بویژه جزایر جاوه و سوماترا، بودند که بطور دائم بر ضد استعمار هلند دست به شورش و طغیان می‌زدند. در همین زمان، هلندی‌ها برای شناسایی روحیات مسلمانان، دانشی به نام اسلام‌شناسی تأسیس نمودند. اینان به همین بسنده نکردند و شروع به جمع‌آوری اطلاعات از آداب و رسوم و تاریخ و فرهنگ ملل شرق، خصوصاً ملت‌های تحت سلطه خود، کردند. دائرةالمعارف اسلام در همین زمان توسط لیدن چاپ می‌شود و

حسین عبدلی



همین لیدن است که بسیاری از آثار اسلامی و شرقی را طبع نموده است.

کم‌کم قدرتهای دیگر پا به عرصه رقابت در آسیا

* Sir John Malcolm (۱۷۶۹-۱۸۳۳) سیاستمدار انگلیس و سفیر حکومت انگلیس هند در ایران در زمان فتحعلی شاه قاجار. علت اشتها وی تألیف کتاب «تاریخ ایران» می‌باشد که به رغم خود تاریخ سلاطین ایران را از آغاز تا ابتدای سلطنت فتحعلی شاه به رشته‌ی تحریر درآورده است. این کتاب به وسیله‌ی میرزا اسماعیل حیرت در سال ۱۳۰۳ از انگلیس به فارسی ترجمه و چندین بار تجدید چاپ گردیده است.



می‌گذارند. عمده‌ترین این قدرتها فرانسه و انگلیس بودند. در دانشگاه‌های فرانسه و خصوصاً انگلیس نظیر آکسفورد، کمبریج و لندن، زبانهای شرقی - خصوصاً عربی و فارسی - علاوه بر دروس اسلام‌شناسی، مردم‌شناسی و شرق‌شناسی تدریس می‌شد و همه اینها نه بخاطر عشق به دانش و مطالعه فرهنگ ناشناخته شرق، بلکه برای تربیت کارگزاران مستعمراتی خود و نیازهای اساسی اقتصاد جوامع غربی بود. در این میان، شناخت تاریخ مردمی که قرار بود مورد استعمار واقع شوند، از اهمیت خاصی برخوردار بود. بعدها تاریخ اقوام شرقی توسط تربیت یافتگان همین مراکز نوشته شد.^(۱)

سر توماس رافلز انگلیسی، بنیانگذار بندر سنگاپور، در اوایل قرن ۱۹ تاریخ جاوه را می‌نویسد و دارای مقام و منصب می‌گردد. کراوفورد تاریخ مجمع‌الجزایر هند شرقی را می‌نویسد و سرجان ملکم از کارگزاران کمپانی هند شرقی به فراگیری زبان پارسی در بمبئی مبادرت می‌ورزد و تاریخ ایران را می‌نویسد.^(۲)

در دوره صفویان، خصوصاً در دوره شاه عباس اول (۱۰۳۸-۹۹۶)، روابط ایران با دنیای خارج شدت می‌یابد. در این دوره غربی‌ها اطلاعات وسیع و همه‌جانبه نسبت به ایران را از طریق پرتغالی‌ها بدست می‌آوردند. انگلیس در همین زمان با ایران روابط تجاری برقرار نمود. در اصفهان دو تجارتخانه با آنان در مورد توزیع کالا همکاری می‌کرد. سرانجام انگلیسی‌ها بین ائتلاف ایران و پرتغال، طرف ایران را گرفتند و در دوره شاه عباس اول در بیرون راندن پرتغالی‌ها از ایران نقش مؤثری ایفاء نمودند و تقریباً تجارت خلیج فارس را در دست گرفته، بصورت فعالترین نیروی تجاری در ایران درآمدند.

روابط انگلیس با اصفهان، پس از سقوط این شهر توسط افغانها و بواسطه فشار آنان قطع گردید. در دوره نادر، روابط ایران با انگلیس فعال نبود، تا اینکه در دوره زندیه روابط ایران با کمپانی هند شرقی به طور غیررسمی گسترش یافت. این گسترش روابط، بیشتر در مورد ورود و صدور کالا به بوشهر بود. با مرگ کریم‌خان، تشتت اوضاع تا به سلطنت رسیدن فتحعلی‌شاه (۱۲۱۱ هـ.ق) همچنان ادامه داشت و تا این زمان، ایران هیچگونه ارتباط رسمی و منسجم دیپلماتیک با انگلیس نداشت.

در سال ۱۲۱۴ هـ.ق که سالهای اولیه سلطنت فتحعلی‌شاه قاجار است، نماینده کمپانی هند شرقی، یعنی میرزا مهدی علی‌خان خراسانی، ملقب به بهادر جنگ، با هدایایی به تهران آمده، با حاج ابراهیم کلانتر وارد مذاکره می‌شود. وی در این مذاکرات خواستار تخفیف شورش افغانها به مرزهای هندوستان از طرف دولت ایران و تحکیم روابط تجاری با دولت کمپانی هند شرقی می‌گردد.

یکی از مأموریت‌های میرزا مهدی علی‌خان، شناسایی اوضاع و احوال دربار ایران است. ارزیابی وی در نگرش فرستادگان کمپانی که سال بعد به ایران آمدند، مؤثر واقع شد. سرانجام در سال ۱۲۱۵ قمری، یک هیئت پانصد نفری وابسته به تشکیلات مَنُرس، و به سرپرستی کاپتان ملکم وارد ایران شد. این اولین گروه منسجم سیاسی است که از طرف کمپانی وارد ایران می‌شود.

ملکم چند بار دیگر به ایران سفر نمود، و از این پس شاهد رفت و آمد هیئت‌های گوناگون سیاسی و تجاری از طرف دولت - کمپانی و انگلیس به ایران هستیم. گر چه منافع دولت کمپانی هند شرقی و انگلستان در بعضی موارد ظاهراً با هم در تضاد بود، ولی مطالعه قراردادهای منعقد شده بین آنان و دولت ایران نشان دهنده اهداف مشترک آنان می‌باشد و آن دور ننگه داشتن اذهان ایرانیان از شرق و اتخاذ سیاست‌هایی برای کوتاه نگه داشتن دست هر قدرت دیگر از منافع دولت فخریمه بریتانیای کبیر است. در این زمان شرق شاه‌رگ حیاتی انگلستان است. مواد اولیه ارزان قیمت برای کارخانه‌های صنعتی غرب و بازار فروش کالاهای گران قیمت غربی، همین مستعمرات شرقی هستند. از دست دادن مستعمرات، یعنی سقوط شوکت و همینه انگلستان و نابودی اقتصاد این کشور، پس باید مستعمرات شرقی از هر تهدیدی مصون ماند. باید نگاهها را از شرق منحرف نمود.

انگلستان در این زمان دو نگرانی دارد؛ نگرانی بلند مدت آنان ترس از نفوذ و دستیابی دولت‌های روس و فرانسه به هندوستان و ممالک مستعمره شرقی دولت بریتانیا است. آنان به سرعت با ایران وارد مذاکره می‌شوند و تدابیری می‌اندیشند تا ایران راه نفوذ ایندو قدرت را به مستعمرات، به هر شکل، سد نماید.

نگرانی دیگر و کوتاه مدت آنان بیم از تهاجم ایران و

افغانستان به هندوستان و تصرف آن می‌باشد. ایرانیان بارها هندوستان را تصرف کرده‌اند و نزدیکترین خاطره انگلستان از این فتوحات، تصرف آن مملکت توسط نادر می‌باشد. انگلستان از هر نگاه ایران به شرق بیمناک بود و به این مسأله حساسیت بسیار داشت: چنانکه وقتی هرات در زمان محمدشاه و ناصرالدین شاه تهدید می‌شود، بشدت نسبت به این مسئله واکنش نشان داده، نیروهای خود را در جنوب ایران پیاده می‌کند.

در عین حال، از تحرکات افغانها نیز نگران است. یکی از نیروهای مؤثر در دوره نادری و در کسب فتوحات وی «احمد خان ابدالی» است. با مرگ نادر، احمد خان خود را به میان سرزمین افغانها رسانید و با سرکوب نیروهای رقیب، در رأس یک مجموعه قبایلی قرار گرفت و یک امپراتوری کوچک به نام ابدالی‌ها یا دُرانی‌ها را بوجود آورد.

افغانها در زمان احمدخان و جانشینان وی، یعنی تیمورشاه و «زمان شاه» به سه منطقه برای توسعه قلمرو فرمانروائی خود، چشم طمع دوخته بودند:

۱) شمال؛ یعنی بطرف بلخ که با ازبک‌ها مواجه شده، در نهایت موفقیتی کسب نمودند.

۲) حمله به غرب: که با ایرانیان درگیر شدند. این حملات موفقیت آمیز بوده، حتی مشهد را دو مرتبه محاصره کردند و یکی از این محاصرات ۶ ماه به طول انجامید. افغانها گرچه مناطقی از خراسان را فتح نمودند ولی تمایلی به ماندن در این مناطق از خود نشان ندادند. بعد از این، انگلیسی‌ها محرک و مشوق افغانها برای لشکرکشی به ایران بودند و از ادعاهای ارضی افغانها نسبت به ایران حمایت کردند و این اعمال بخاطر دور نگه‌داشتن آنان از مرزهای مستعمرات بود.

۳) به طرف جنوب؛ که با منافع انگلستان برخورد پیدا کردند. فشار آنان به نواحی جنوب و جنوب شرقی یعنی هندوستان، هم موفقیت آمیز، و هم میل باطنی آنان بود، زیرا در این مناطق دارای یک تجربه تاریخی همراه نادر هم بودند. احمدخان ابدالی قبلاً با نادر به آنجا حمله کرده، در این دوره که دوره ضعف هند و اختلاف حکام و مہاراجه‌هاست و زوال هندوستان به چشم می‌خورد، بهترین فرصت برای تاراج و تاخت و تاز فراهم می‌باشد. احمدخان به هندوستان حمله کرد و بمبئی واقع در غرب هند را برای مدت کوتاهی تصرف نمود و

انبیاء را غارت کرده، باقیمانده را آتش زد. در واقع، منافع انگلستان تهدید شد و این موضوع آنان را ترغیب کرد که با شاه ایران برای سرکوبی احمدخان وارد مذاکره شوند. بنابراین، تمام کوشش انگلستان برای منحرف کردن اذهان و افکار دول همسایگان از مستعمرات به هر شکل و وسیله و شکل ممکن می‌باشد و در این راه با آنان برای کوتاه نگه داشتن دست دول قدرتمند از مستعمرات شرقی خود، وارد مذاکره می‌شود.

حرکت بعدی برای انحراف اذهان شرقیان و خلع سلاح کردن آنان - یا بهتر بگوییم تیر خلاص زدن به آنان - این است که برای هر قومش نسبی بسازند و شناسنامه‌ای صادر کنند و آن را تاریخ نام نهند. در این راستا، آنان برای اینکه ایرانیان از هر گونه ادعای ارضی نسبت به مناطق شرقی منصرف گردند، تاریخ سلسله‌های شرقی ایران را حذف نموده، یک تاریخ افسانه‌ای با پادشاهانی خیالی همراه جمع کثیری غولها و دیوها درست می‌کنند که نه تنها مایه تفاخر نباشند بلکه باعث فرار آنان از پیشینه خود و روی آوردن به دامان غربی‌ها گردد.

از یک دیپلمات غربی و کارگزار دولت استعماری بیش از این انتظار نیست که با تاریخ‌سازی و جعل روایات، بیشترین خدمات را به دولت خود و سنگین‌ترین ضربات را به ملتی که دشمن منافع خود می‌داند وارد نماید. شاید اگر تاریخ ما را دیگران ننوشته بودند و ما خود آنرا با تفکر و تعمق و بر اساس اسناد و مدارک محکم می‌نوشتیم، می‌دانستیم که چه داشته‌ایم و بعد درباره خود بهتر قضاوت می‌کردیم. آثار بجماننده در شرق، از جمله «شهر سوخته سیستان»، نمایانگر فرهنگ و تمدنی بزرگ می‌باشد که ما را برای کشف ناگفته‌هایی از پیشینه این ملت فرا می‌خواند.

دول غربی، خصوصاً انگلستان، که در ابتدا فقط در فکر حفظ منافع خود در مستعمرات بودند، در اثر بی‌لیاقتی شاهان قاجار، جای پای خود را در ایران تثبیت نموده، منافع بیشماری در این کشور کسب نمودند. همانطور که انگلستان در خارج از مرزهای ایران برای حفظ منافع خود به انواع وسایل و حیل متوسل می‌گشت، با پیدایش زمینه‌های حضور خود در ایران به اقسام ترفندهای پیچیده مبادرت ورزید. یکی از آن شیوه‌ها، به غیر از مسئله تاریخ‌سازی، وارونه نویسی تاریخ، خصوصاً تاریخ معاصر می‌باشد. این مسئله نیز توسط اکثر مورخان ایرانی،



کورکورانه و بدون نقادی تقلید گردیده است.

وارونه‌نویسی، یعنی جعل و قلب و دیگرگون نمایاندن پدیده‌ها به شیوه‌ای که اذهان از حقایق منحرف گردد، و بسیاری از حوادث و شخصیت‌های تاریخی به گونه‌ای، غیر از آنچه که بوده‌اند جلوه نمایند و تحلیل و تفسیری که از روند حوادث می‌نماییم، درست آن چیزی باشد که دیگران خواسته‌اند.

برای مثال، در بین صدر اعظم‌های زمان قاجار، ما بجز قائم مقام فراهانی و امیرکبیر نه تنها کسان دیگر را شایسته تقدیر نمی‌دانیم بلکه آنها را افرادی نالایق دانسته، حتی فساد اکثر شاهان قاجار و اوضاع پریشان زمامداریشان را به گردن این افراد می‌اندازیم. امروزه بر اساس اسناد و مدارک تاریخی موجه ثابت شده است که تعدادی از آنان نه تنها خائن نبوده‌اند بلکه قربانی توطئه خیانت پیشگان به این ملک و ملت گردیده‌اند و از آنان باید اعاده حیثیت شود.

عده‌ای راه ندادن لطفعلی خان زند به شیراز توسط حاج ابراهیم‌خان کلانتر را گناه نابخشودنی وی می‌دانند و سقوط سلسله زندیه را متوجه او دانسته، از وی تبری می‌جویند.

باید دانست که سقوط یک سلسله بدست یک فرد میسر نیست. وقتی بحران همه گیر شود، از سقوط‌گریزی نیست. یعنی وقتی بحران سیاسی، فرهنگی یا اجتماعی فراگیر شود، افول و سقوط حتمی‌الوقوع است. به عنوان مثال، سقوط ساسانیان نه در اثر حمله اعراب بلکه بعلت بحران عمومی بوجود آمده در دوره خسرو پرویز به بعد بوده و فقط حمله اعراب را آخرین جزء علت تامه برای سلسله علل فروپاشی ساسانیان بر می‌شماریم.

اصولاً باید در تجزیه و تحلیل وقایع داخلی ایران مسئله مهم ایل را مد نظر داشته باشیم. در جنگها و تسلط‌ها، نقش محوری را ایلات و قبایل به عهده داشته‌اند.

با مرگ نادر، جنگ‌های قبایلی شروع گشت و کریم خان مردی برخاسته از ایل «لک ولر» پیروز شد و بر ناحیه کرمان، فارس و بالطبع لرستان مسلط گشت. در حالیکه خراسان در دست نادری‌ها و قبایل طرفدار آنان و شمال در دست ایل قجر بود. در موقع مرگ کریم خان به سال ۱۱۹۳ قمری، دوباره این جنگها شروع شد. جنگ، جنگ بین‌قبایلی بود.

با مرگ وکیل، فارس به مدت ده سال در دست خاندان زند دست بدست می‌شد. تمام وقت جانشینان کریم خان با زدو خورد‌های داخلی، خونریزیهای بی‌رحمانه و عیاشی سپری گشت. اختلافات بقدری بود که فارس و مناطق جنوبی کشور به خاک سیاه نشست و نارضایتی از خاندان زندیه همه گیر شد. حاکمیت ایلی دچار تشتت گشته، این تشتت موجب بحران سیاسی در حاکمیت شیراز و عمق پیدا کردن آن گردید.

هر کس که عهده‌دار حکومت می‌شد برای بسط قدرت خود و استوار کردن پایه‌های حکومتش ناچار به نیروهای نظامی قوی و کارآمد تکیه می‌زد و متعاقب آن برای تأمین مایحتاج خود به زمینداران و ایلات فشار می‌آورد، زیرا نظام احتیاج به پول و اسلحه و آذوقه داشت. ایلات که از زدو خورد‌های داخلی، خونریزی و برادرکشی و مالیات‌های سنگین به ستوه آمده بودند از فرمان مرکز مبنی بر ارسال مالیات سرپیچی نمودند و نوعی خود مختاری در مناطق تحت نفوذشان بوجود آوردند که این خود موجب سقوط امنیت برای زندیه و سایر ایلات شد. در اثر عدم امنیت راههای تجاری، تجارت کند گشت و نیروهای دیگر جسارت وارد شدن به معرکه را پیدا کردند. در نواحی ساحلی خلیج فارس، مردمانی زندگی می‌کردند که با آن سوی آبها، داد و ستد داشتند و اینان همواره با حکام ایرانی در خلیج فارس دچار اختلاف بودند. عدم امنیت در نوار ساحلی خلیج فارس موجب عدم امنیت برای تجارت ایران گردید. ماحصل کار اینکه دو قشر بخصوص در شیراز از حاکمیت زندیه ناخشنود بودند:

- ۱) زمینداران بزرگ که زیر فشار مالیات ارضی قرار داشتند.
- ۲) تجار، کسبه و پیشه‌وران که اوضاع تجارت را کساد می‌دیدند.

حاج ابراهیم خان کلانتر برای حفظ آبروی شهر و عدم پرداخت مالیات بیشتر، به اشاره مردم از جمله زمینداران، کسبه و تجار، دروازه‌های شهر را بر روی نیروهای نظامی که برای مقابله با قاجارها بیرون رفته بودند، بست.

بزرگان ایلات و قبایل که برای جلوگیری از خیانت و طغیان افرادشان در شیراز نگهداری می‌شدند و نیز زنان و فرزندان زندیه را به جای امن برده، بزرگان زندیه و محافظان شهر توسط مردم و کسبه خلع سلاح شدند. شهر عملاً بدست نیروهای حاج ابراهیم خان کلانتر و مردم افتاد. به لشکر

لطفعلی خان اخطار داده شد که اگر شهر را با توپ و دژکوب مورد هدف قرار دهد، نزدیکیان وی کشته خواهند شد. از طرفی به آقا محمدخان که اینک با نیروهای فراوان خود تنها امید مردم شیراز برای رهایی از اوضاع آشفته بود، خبر دادند که دروازه‌ها بر روی نیروهای لطفعلی خان بسته است و لشکریان زندیه بعد از این ماجرا عملاً متواری و پراکنده گشتند. در تحلیل اوضاع باید گفت: اولاً حاج ابراهیم خان کلانتر برای رهایی کشور از خون و خونریزی کاری بجز این نمی‌توانست انجام دهد؛ ثانیاً از کجا معلوم بود لطفعلی خان، این شاهزاده تند و مغرور، مانند پدر خود جعفر خان فردی بی‌کفایت از آب در نیاید و راه دیگر شهزادگان و امرای بی‌کفایت زندیه را که پس از کریم‌خان به قدرت رسیدند ادامه ندهد. مردم شیراز دیگر اعتمادی به خاندان زندیه نداشتند و بستن دروازه‌های شهر بر روی لطفعلی خان بنابه درخواست مردم ضجر کشیده و کسبه و تجار شیراز از انجام گرفت.

چیزی که بعنوان خیانت و رسید حاج ابراهیم خان کلانتر و خیالات و اندیشه‌های ناپاک این کلیمی جدیدالاسلام در کتب تاریخ مطالعه می‌نمائیم، بیشتر ساخته و پرداخته همین سرجان ملکم معروف است.

سرجان ملکم می‌گوید: «حاج ابراهیم کلانتر خود برای من نقل کرد که چون لطفعلی خان از خیانت‌ها و دسائیس من مطلع شد و پس از بازگشت از اصفهان قصد عزل و از میان برداشتن من را داشت، من به او خیانت کرده، دروازه‌های شهر را بر روی او بستم!»

مگر می‌شود یک کاسب بازاری که حال به وزارت رسیده، به تنهایی او از روی هوا و هوس توانسته باشد علیرغم میل باطنی یک ملت عمل کرده باشد.

حاج ابراهیم کلانتر در رعایت امور شرعی نیز نهایت احتیاط را می‌نمود، نقل است «شبی در تهران، آقا محمد خان، حاج ابراهیم خان را که صدارت داشته، احضار به آندرون فرمودند و او را اذن جلوس دادند و یک ساغر شراب به او احسان کردند که بنوشد و در اطاعت امر سلطانی بکوشد، بیچاره با آنکه در مدت عمر شراب نخورده بود فوراً اطاعت کرده، جام را گرفت و بیاشامید و پس از ساعتی از جا برخاست و قلمدان را از جیب درآورد و نزد آقا محمدخان گذاشت و برفت. آقا محمدخان از او سبب اینکار را استفسار کرد، جواب داد که شرب کردن با

صدارت منافات دارد، چون اعلیحضرت خاقانی به من شراب داد باید در امر صدارت مداخله نکنم و خویش را مخلوع و معزول دانم.»^(۳)

جسارتی بالاتر از این را در میرزا شفیع مازندرانی می‌یابیم؛ وی با اینکه فتحعلی شاه او را امر به شرب خمر نمود، از این کار پرهیز کرده، جریمه گردید.

حاج ابراهیم در جایی که کار خلافی صورت می‌گرفت، بدون هیچ ملاحظه فرد مقابل را، حتی اگر از اطرافیان شاه بود، تنبیه و مواخذه می‌نمود.

در زمان صدارت وی، امنیت نسبی در ایران برقرار گردید. عقد بعضی از قراردادهای تجاری در این زمان منافی برای ملت ایران به ارمغان آورد و اقتصاد بیمار، کمی جان گرفته، دست بسیاری از امراء و شاهزادگان از ظلم و تعدی به مال و ناموس مردم کوتاه گشت و همین امر باعث سعایت بد خواهان از وی در نزد پادشاه شد. حاج ابراهیم از بی‌توجهی شاه و درباریان به امور کشوری تا حدودی ناراضی گشته بود و دست به انتقادات و عزل و نصب‌هایی زد که باعث شک و تردید بیشتر شاه گردید. بدگویی دیگران از حاجی در نزد شاه مؤثر واقع شد، بنابر این ابتدا اطرافیان و فرزندان وی را از حکومت ولایات عزل کرده، هر یک را به طریقی از بین برد و پس از آسایش خیال از بابت اطرافیان، حاجی را عزل نموده، هر دو چشم او را در تهران برکنندند و زبانش را بریدند و در غل و زنجیر با زن و فرزندش به قزوین فرستاده، در آنجا راحتش نمودند.

شاه در اثر تحریک بیگانگان، بقدری کینه حاج ابراهیم را به دل گرفته بود که در ظرف چند ماه تمام دودمان و بستگان وی را از روی زمین برکنند و از ترس اعتراض مردم به جهت محبوبیت حاجی و اطرافیانش، این امور را در اختفاء و هر یک را با شیوه‌ای خاص انجام داد که آب از آب تکان نخورد و موجب طغیان و ناراضیتی نگردد.

محمود محمود، راجع به حاج ابراهیم خان کلانتر می‌نویسد:

«حاج میرزا ابراهیم خان اعتمادالدوله شیرازی، مردی مأل‌اندیش و با تدبیر بود. تا حال قدر و منزلت این مرد خدمتگزار ایران مجهول مانده و حال آنکه اشخاص محقق و بی‌غرض باید بیشتر در احوال این مرد سیاستمدار و با تدبیر تحقیق کنند و حتی خدمات او را به ایران ادا نمایند.





حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله اولین شخصی است که گرفتار چنگال بی‌رحم سیاست خارجی گردید. گناه غیر قابل عفو این مرد نامی آن بود که مانع گردیده فتحعلی شاه، پیشنهادهای «مهدیعلی خان بهادر»، جنگ فرستاده فرمانفرمای هندوستان را عملی کند؛ یعنی مانع شد شاه ایران به افغانستان لشکر کشیده، آن قسمت از قلمرو ایران را خراب و ویران نماید و امیر آن روز کابل را از امارت خلع کند. این گله را سال بعد سرجان ملکم از صدر اعظم ایران نمود و ایراد کرد که چرا مانع شد شه‌ریار ایران انتقام شیعه‌های ایرانی را از افغانی‌های سنی بکشد. صدراعظم جواب می‌دهد: سیاست از مذهب جداست؛ صلاح نبود شاه برای یک چنین کار کوچکی یک قسمت از مملکت را ویران کند و سکنه آنرا قتل عام نماید. از این جواب سرجان ملکم، صدراعظم ایران را شناخت و با افکار او آشنا شد.

عهدنامه‌ای که در این ایام بین ایران و انگلستان به نمایندگی حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله بسته شده، اولین و آخرین عهدنامه‌ای است که دستخوش ایهام نشده و عبارات کشدار چند پهلو در آن دیده نمی‌شود و حقی از ایران سلب نشده، بلکه حقوق طرفین کاملاً مساوی است. اگر تعهدی شده تعهد دو جانبه است و نماینده ایران تعهد نکرده که آنرا مسئول انجام دادن آن باشد و در مقابل در آینده در صورت امکان کمک و مساعدت تحویل بگیرد. حاجی میرزا ابراهیم خان برای همین عقل و تدبیر و مآل اندیشی منفور گردید و در دربار ایران غیر لازم شناخته شد.^(۴)

محمود محمود در جای دیگر می‌گوید:

«... شاید کمتر کسی بداند، چه عواملی در کار بود، که منجر به قتل حاجی میرزا ابراهیم خان اعتمادالدوله شیرازی شده که در یک روز تمام اعوان و انصار او را با خودش گرفتار نموده، با بدترین وضعی به قتل رسانیدند. در این یکصد و پنجاه سال اخیر، سوانح بسیار ناگواری بر ما گذشت که کسی به طور صحیح از جریان آن اطلاعی بدست نیاورده در حقیقت تمام این سوانح تلخ زبان آور، نتیجه مستقیم یا غیر مستقیم دخالت‌های عمال سیاسی اجانب در ایران بوده است.

در اوایل امر، فتحعلی شاه با رأی و باتدبیر حاجی میرزا ابراهیم خان اعتمادالدوله توانست ماجراجویان داخلی را قلع و قمع نماید. زمانی که سرجان ملکم وارد ایران شد (۱۲۱۵ هـ ق /

۱۸۰۰ م)، فتحعلی شاه در کمال اقتدار بود. تمام گردنکشان ایران نیز به اطاعت او در آمده بودند. با ورود ملکم به دربار ایران، انعقاد معاهده تعرضی و تدافعی بین دولت ایران با دولت انگلیس در مقابل اتحاد روس و فرانسه که در تهیه حمله به هندوستان بودند، انجام گردید. البته اولین وهله بود که ایران به دامن سیاست خطرناک اروپا کشیده شد، و پس از رفتن ملکم، یگانه مرد مآل اندیش و مقتدر ایران، حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله به دسایس خودی و بیگانه کشته شد و صدارت ایران به دست میرزا شقیع مازندرانی ابله و کودن افتاد.^(۵)

در قرن نوزدهم، شاهد ورود انگلیس به منطقه خلیج فارس و سیاست فارس زدایی این منطقه توسط دولت بریتانیا و در نتیجه، پس زدن اقتدار دولت ایران هستیم.

انگلیس تمامی قبایل ایرانی الاصل و عرب را به امارت تحت‌الحمایه خود تبدیل نموده، با آنها قرارداد منعقد می‌کرد. تنها کسی که به این شرایط اعتراض نمود حاج میرزا آقاسی صدراعظم محمدشاه بود. حاج میرزا آقاسی در سال ۱۸۴۰ میلادی با صدور اعلامیه‌ای خطاب به انگلستان اعلام می‌کرد: «ایران هیچیک از قراردادهای شما را که با شیوخ و قبایل منعقد کرده‌اید به رسمیت نمی‌شناسد، و این شیوخ و قبایل، اتباع دولت ایران بوده، تمامی جزایر خلیج فارس (بر اساس واقعیت‌های جغرافیایی و طبیعی و سیاسی) متعلق به ایران می‌باشد.»

حاج میرزا آقاسی همواره به حضور انگلستان در مناطق جنوبی ایران و خلیج فارس بدبین بوده، نسبت به تقاضاهای بی‌جای این دولت روی خوش نشان نمی‌داد. بنابراین این سیل فحاشی، تمسخر و تهمت از طرف انگلیسی‌ها به سوی او روانه گشت و وی را به بی‌سیاستی، بی‌تدبیری و بی‌کفایتی در اداره امور کشور متهم نمودند.

حاج میرزا آقاسی همچنین نگرانی خود را از اشغال بخش عمده‌ای از خاک ایران بدست روسیه ابراز می‌نمود و آرزوی بازپس‌گیری این مناطق را در سر می‌پروراند. بنابراین دور از انتظار نیست که از سوی پرنس الکسیس سولتیکف نویسنده روسی^(۶)، کنت دو سرسی وزیر مختار فرانسه^(۷) رابرت واتسن انگلیسی^(۸) و ژنرال سرپرسی سایکس انگلیسی^(۹)، به انواع رداییل متهم گردد، او را مبتلا به مالیخولیا دانند، ظواهرش را زشت و نفرت‌انگیز جلوه دهند و عیادت،

نسماز، روزه، حج و انعام و اطعام فقرا از سوی او را، ریا و ظاهرسازی معرفی نمایند.

ژنرال سرپرسی سایکس انگلیسی که مانند سرجان ملکم وابسته به تشکیلات دولت کمپانی بود، عصبانیت خود را از بی‌اعتنایی حاج میرزا آقاسی به دول بیگانه چنین بیان می‌کند:

«این شخص (حاج میرزا آقاسی) علاوه بر نادانی، بسیار متعصب بود. خط مشی و روش او نسبت به بیگانگان عبارت از یک سوء ظن شدید و عمیق بوده است.»^(۱۰)

متأسفانه مورخین ایرانی نظیر مرحوم عباس اقبال آشتیانی، بدون توجه به اسناد و مدارک وزارت خارجه روس و انگلیس، و بدون تحلیل و نقادی از احوال آنروز و سیاست‌های پیچیده بیگانگان، عمدتاً همان نوشته‌ها را در کتب تاریخی وارد کرده‌اند.

یکی دیگر از چهره‌هایی که انگلیسی‌ها بر ضد او تبلیغات وسیع براه انداخته‌اند، میرزا آقا خان نوری می‌باشد. در جنگی که بین افغانها و انگلیس از یک طرف و ایرانیان از طرف دیگر بر سر مسئله هرات در زمان محمدشاه در گرفت، این تدبیر و سیاست میرزا آقا خان نوری، وزیر لشگر، بود که سپاه ایران را موفق به فتح قلعه غوریان و به محاصره در آوردن هرات نمود.

وی در آراستن نیروهای نظامی در دوره صدارت امیرکبیر نقش مهمی ایفا نمود و شورش قشون بر ضد میرزا تقی خان را سرکوب نمود.

پس از اینکه امام مسقط به تحریک انگلیسی‌ها در سال ۱۲۷۱ قمری به ادعای حکومت بندرعباس و جزیره قشم برخاست، سپاه ایران بندرعباس را از نیروهای امام بازپس گرفت. امام با ارسال نامه‌ای همراه تحف و هدایا برای دربار، خواستار فرمان حکومت بیست‌ساله این نواحی برای خود و فرزندان‌ش گردید. صدراعظم نوری در جواب نامه گفت که ما سرزمین ایران را به غیر ایرانی اجاره نخواهیم داد. پس سلطان عمان طی قرارداد ۱۲۷۲ قمری / ۱۸۵۶ میلادی، تابعیت دولت ایران را پذیرفت و قول داد که مطیع دولت ایران باشد و سالیانه مبلغی بابت مالیات و پیشکش به دولت ایران بپردازد. در سال ۱۲۷۳ قمری، ناصرالدین شاه پس از مایوس

شدن از کمک انگلیس در لغو قرارداد ترکمنچای و به تحریک روسیه، هرات را فتح نمود. در ماجرای فتح هرات، تدبیر میرزا آقاخان نوری اعتمادالدوله مانند دوره محمدشاه بسیار مؤثر افتاد، بطوریکه انگلیسی‌ها پس از پیاده کردن نیرو در مناطق جنوبی، یکی از شروط تخلیه خاک ایران را برکناری صدراعظم قرار دادند که باعث تیرگی و قطع روابط فیما بین گردیده بود.

از همین زمان، رد پای اولین فحاشی‌ها و نسبت‌های ناروا به میرزا آقاخان نوری را در اسناد بریتانیا می‌توان مشاهده نمود.

با تدبیر میرزا آقاخان، هم منطقه جنوب و خلیج فارس پس از قرارداد ۱۲۷۳ قمری / ۱۸۵۷ میلادی پاریس، از دست انگلیس آزاد می‌گردد و هم نماینده ایران در هرات، یعنی سلطان احمدشاه تابعیت ایران را می‌پذیرفت.

گرچه ناصرالدین شاه، شرط عزل آقاخان نوری را قبول نکرد، عملاً هفت ماه پس از این، بر اثر سعایت بیگانگان، میرزا از صدارت عزل شد، و باقیمانده عمر را در سختی و تبعید گذرانید و بالاخره، مسموم و مقتول گردید.

مطالبی که ذکر گردید نمونه‌ای از جریان تاریخ‌سازی و وارونه‌نویسی تاریخ می‌باشد که توسط بدخواهان این ملک و ملت صورت گرفته است. منظور از ذکر فوق این نیست که من بعد هر چیز را با دید شک و تردید بنگریم و پشت سر تمامی حوادث و وقایع تاریخی یک توطئه حساب شده را جستجو نماییم. لیکن نوشتار فوق متذکر می‌گردد که محقق و خواننده این متون با دیدی نقادانه به سراغ آنها بروند، زیرا که قبول هر قولی بدون سند، تحلیل، نقادی و رونویسی از سر گذشته‌ای که دیگران برایمان ترسیم کرده‌اند، کار چندان معقولی به نظر نمی‌رسد.

چیزی که بعنوان تاریخ سرزمینمان به ما سپرده‌اند، نه تنها همه تاریخمان نیست، بلکه اخبار تحریف شده‌ای است که باعث سردرگمی بیشتر می‌گردد.

می‌توانیم با فعالیت وسیع و صادقانه در زمینه باستان پژوهی و تاریخ‌نگاری، وقایع را از دل خاک بیرون کشیم و هاله ابهام پیرامون حوادث و شخصیتها را از بین برده، زنگ از چهره حقایق بزدا کنیم. «می‌توانیم زین پس تاریخمان را بنگاریم».